



پادشاهی خدا به کودکان هم تعلق دارد

(برنامه شاگردسازی کودکان)

درس ۱۲

سفر یوسف به مصر:
خدا بدی‌ها را به خوبی تبدیل می‌کند



درس ۱۲: سفر یوسف به مصر: خدا بدی‌ها را به خوبی تبدیل می‌کند

پیشگفتار

دنیا جایی بسیار دشواری برای زندگی است. به هر طرف که رو می‌کنیم، با چالش‌ها، موانع و سختی‌های هرچه بیشتری مواجه می‌شویم. وقتی جایی زندگی می‌کنیم که به خاطر باورهای مان، نژادمان یا عوامل دیگر، تبعیض قائل می‌شوند، شرایط بدتر می‌شود. گاهی اوقات احساس می‌کنیم قرار نیست سختی‌ها هرگز به پایان برسند. در چنین لحظاتی، نمی‌دانیم که این نور انتهای تونل، دقیقاً کجاست. یعنی کی قرار است از این تونل تاریک خارج شویم؟ بعد سری بعدی سختی‌ها از راه می‌رسند و احساس می‌کنیم که محکوم به شکستیم. شاید بهتر باشد تسلیم سرنوشت شویم، درست است؟

حتماً یوسف، پسر یازدهم یعقوب هم چنین احساسی را داشت. او پسر خوبی برای پدرش بود. اما تنها اشتباهش، غرورش بود. پدرش هم در این موضوع سهیم بود و با دادن یک کت خاص و فاخر به او، باعث شد که او احساس کند از همه مهم‌تر است. پس برادرانش چه می‌شدند؟ آنها که کت خاصی هدیه نگرفته بودند! به این ترتیب، حسادت‌ها شروع شد. برادران چه کار کردند؟ آنها یوسف را درون چاهی عمیق انداخته و سپس، او را به بردگی فروختند و در نهایت نیز به زندان افکنده شد. در آن وضعیت، یوسف قطعاً ناامید شده بود و احساس می‌کرد که محکوم به شکست است. او به هر سو که رو می‌کرد، با سختی‌های بیشتری مواجه می‌شد. اهمیتی هم نداشت که اوضاع چقدر خوب یا بد به نظر برسد.

همین‌طور که با یوسف ۱۷ ساله آشنا می‌شویم، می‌توانیم با او همدردی کنیم، درست است؟ ما نیز چنین احساسی را داشته‌ایم. ما هم چنین یأس و نومیدی‌ای را تجربه کرده‌ایم. اما بیایید در اینجا متوقف نشویم. وقتی به مطالعه داستان یوسف ادامه می‌دهیم، می‌بینیم که خدا هم در زمان‌های خوشی و هم در زمان‌هایی که اوضاع برای او بسیار وخیم شد، در کنارش ماند. از آن بهتر اینکه خدا از تمام این



بدی‌ها استفاده کرد تا یوسف را به جایی که برای او در نظر گرفته بود، برساند. خدا او را در مرکز حکومت مصر قرار داد و فرمانروای همه چیز ساخت تا بتواند برای گرسنگان بسیاری که به خاطر قحطی شدید و طولانی در آینده به مصر می‌آمدند، تدارک ببیند. ما چه خدای فوق‌العاده‌ای را خدمت می‌کنیم!

می‌بینید، خدا برای هر چیز، هدفی دارد. خدا در همه اتفاقات اطرافمان هدفش را به اجرا می‌رساند، یعنی خیریت کسانی که او را دوست می‌دارند. با این امید و آگاهی می‌توانیم به راه خود ادامه بدهیم! کودکان ما نیز به این امید نیاز دارند تا بتوانند ادامه بدهند. آنها نیز با سختی‌ها مواجه می‌شوند. قطعاً سختی‌های آنها در مقایسه با سختی‌های ما کوچک به نظر می‌رسند، اما این سختی‌ها به همان اندازه برای آنها بزرگ است که سختی‌های ما برای ما. آنها نیز باید بدانند که تنها نیستند. باید بدانند که خدا از این سختی‌ها برای خیریتشان استفاده می‌کند. آنها با این آگاهی که خدا در کنارشان است و از تمام این وقایع هدفی دارد، مجهزتر می‌شوند تا با پایداری به راه خود ادامه داده، خیریتی را که خدا حقیقتاً برای ایشان برنامه‌ریزی کرده ببینند! باشد که با تعلیم امروز، این حقیقت برای‌شان ملموس‌تر شود. و هیچ آینده‌ای پیش روی‌شان نیست. این کودکان در تکرار خطاهایی که مرتکب می‌شوند، گرفتار آمده و قلدرهای دور و برشان نیز از نگه‌داشتن آنان در چنان وضعیتی، بسیار خوشحال خواهند بود.

بیا بید این قلدری‌ها را متوقف کنیم! بیا بید به کودکان خود امیدی را ببخشیم که سزاوارش هستند و به آن نیاز دارند! ما نباید دیگر ناامیدی و شکست را به خورد آنها بدهیم! در عوض، بیا بید درباره‌ی خدای یعقوب و عیسو به آنها تعلیم دهیم. به آنها فرصت بدهیم که خدایی را ببینند و بشناسند که تحت هر شرایطی عاشق آنهاست. بیا بید الگویی از محبت خدا باشیم و بدون قید و شرط، دوباره آنها را در خانواده‌ی خدا بپذیریم. خدا می‌خواهد آنها بدانند که او دوستشان دارد و امیدی برای‌شان وجود دارد. بیا بید ابزاری باشیم که خدا برای رساندن این پیام به کودکان از آن استفاده می‌کند. آنها لیاقتش را دارند و بیشترشان نیز شدیداً نیازمند شنیدن آن هستند. شاید این تنها چیز مثبتی باشد که امروز می‌شنوند!



نگاهی به کتاب مقدس:

پیدایش ۲:۷۳-۶۳، پیدایش ۱:۹۳ - ۷۵:۱۴

آیه کلیدی:

رومیان ۸:۲۸، «می‌دانیم در حق آنان که خدا را دوست می‌دارند و بر طبق اراده او فراخوانده شده‌اند، همه چیزها با هم برای خیریت در کار است.»




مفهوم کلیدی:

مهم نیست که در زندگی با چه سختی‌هایی مواجه می‌شویم، خدا بدی‌ها را به کار می‌گیرد تا اهداف نیکوی خویش را برای ما فرزندان‌ش که عمیقاً دوستان دارد، به عمل برساند.



اهداف درس (دانستن، احساس کردن، انجام دادن)

- ۱- بدانند که یوسف به خاطر برادرانش سختی‌های زیادی کشید، اما در تمام آن مدت، خدا با او بود و هدفش را برای خیریت یوسف و همسایگانش به انجام رساند.
- ۲- احساس کنند که در سختی‌ها، خدا با آنهاست و در این شرایط عمل می‌کند تا اهداف نیکوی خویش را نه تنها برای آنها، بلکه برای همه فرزندان‌ش اجرا کند.
- ۳- سختی‌ها را در زندگی‌شان شناسایی کرده و به خدا بسپارند. به خدا اعتماد کنند که بدی‌ها را به خیریت آنها و دیگران تمام می‌کند.



وسایل مورد نیاز:

- کتاب مقدس
- کیسه / سبد هدایا
- خوراکی
- سرودهای پرستشی کودکان
- تخته سفید (وایت بُرد) یا کاغذ، ماژیک
- راهنمای طراحی داستان سفر یوسف به مصر
- کاغذ، مداد و قیچی برای هر یک از بچه‌ها. یک زیردستی که کاغذهای خود را هنگام نقاشی کردن روی آن بگذارند.
- الگوی بدن و کت یوسف، خرده‌ریزهای باقیمانده و اضافی برای تزئین پیراهن، چسب، قیچی و وسایل مختلف برای نوشتن.



خوشامدگویی:

- سرود خوشامدگویی
- خوراکی: خوراکی‌هایی را به بچه‌ها بدهید که نیاز به تمیزکاری بعد از خوردن نداشته باشند.
- مانند آب‌میوه و بیسکویت. زمانی را برای خوردن خوراکی‌ها تعیین کنید: مثلاً ۱۰ دقیقه.
- زمان گفت‌وگو: با بچه‌ها درباره هفته‌ای که داشتند صحبت کنید. از آنها بپرسید چه کارهایی کردند، چه احساسی داشتند و... نشان دهید که به آنها اهمیت می‌دهید.
- در مورد درس هفته گذشته از آنها سؤال کنید.



پرستش و هدیه:

- سرودهایی درباره یوسف، محبت خدا و هدف‌های خوب خدا برای فرزندانش
- جمع‌آوری هدیه بچه‌ها (به یک سبد یا کیسه برای جمع‌آوری هدایا نیاز دارید. به آنها بگویید که این هدایا را به‌عنوان پرستشی برای خدا جمع‌آوری و از آن برای کمک به دیگران استفاده می‌کنید).



خدای تبدیل‌کننده

یک جوون پاک و با ایمان که بود اون محبوب دل بابا یوسف رو توی چاهی انداختند یوسف رو به چند سکه فروختند در هر پستی و در هر بلندی تا تبدیل بشه بدی به خوبی) ۲بار شکایت نکرد اون بود وفادار اونو توی یک زندان انداختند خداوند اون رو هدایت می‌کرد فرعون هم اونو وزیر خود کرد در هر پستی و در هر بلندی تا تبدیل بشه بدی به خوبی) ۲بار

یوسف پسر یعقوب کنعان خوشتیپ بود و اون خوش‌قدوبالا برادرها به اون حسادت کردند وقتی که دیدند بازرگانان رو (دست خدا بود همراه یوسف خدا هدف داشت از اون مشکلات یوسف کار می‌کرد واسه فوتیفار حتی اگر چه تهمت‌ها زدند خواب‌ها را یوسف خوب معنی می‌کرد خواب فرعون رو یوسف تعبیر کرد (دست خدا بود همراه یوسف خدا هدف داشت از اون مشکلات



دعا برای درس:

درس را با دعا شروع کنید. خدا را به خاطر خانواده‌هایشان و تفاوت‌هایشان شکر کنید. از خدا بخواهید که به آنها کمک کند تا بهتر بتوانند با اعضای خانواده خود کنار آمده، به خدا اعتماد کنند تا وی بدون توجه به سختی‌های در حال حاضر، اهداف نیکویش را به اجرا در آورد.



قلاب (جلب توجه آنها)

«هفته قبل درباره یعقوب صحبت کردیم. یادتون میاد؟ (اجازه دهید پاسخ دهند.) خوشحالم که یادتون نه. خب، یادمه بهتون گفتم که یعقوب بچه‌های زیادی داشت. دقیقاً ۱۲ تا. بیاین ببینیم که اونا کیا بودن (آدمک‌ها یا چهره‌های شاد بکشید و اسامی ۱۲ فرزند را درحالی که به زبان می‌آورید، روی تخته سفید (وایت برد) بنویسید). رئوبین، شمعون، لاوی، یهودا، یساکار، زبولون، دان، نفتالی، جاد، اشیر، یوسف و بنیامین. یعقوب چند تا دختر هم داشت. خانواده‌شون خیلی بزرگ بوده، مگه نه؟ (اجازه دهید پاسخ دهند.) کسی رو می‌شناسین که ۱۲ تا بچه داشته باشه؟ (اجازه دهید پاسخ دهند.)

امروز ازتون می‌خوام خانواده خودتونو بکشین. ما می‌تونیم با نگاه کردن به نقاشی همدیگه، چیزای زیادی درباره خانواده‌های همدیگه یاد بگیریم. چیزایی مثل اینکه خانواده شما چند نفریه؟ کی بزرگ‌تره؟ کی کوچیک‌تره؟ اسماشون چیه؟ چه شکلی هستن؟... بیاین امروز یه کم وقت بذاریم و با خانواده همدیگه آشنا بشیم (وسایل را تقسیم کرده و اجازه دهید که خانواده‌های خود را نقاشی کنند. بیشتر از ۷ دقیقه به این کار اختصاص ندهید). آفرین به همه. حالا کسی دوست داره درباره نقاشیش با ما صحبت کنه؟ (اجازه دهید که ۲ یا ۳ نفر از بچه‌ها درباره نقاشی‌شان صحبت کنند.) خیلی جالبه! همه خانواده‌ها با هم فرق دارن، مگه نه؟ (اجازه دهید پاسخ دهند.) حالا به من بگید شما چطوری با خانواده خودتون کنار میاین؟ (با همه کلاس صحبت کنید و اجازه دهید پاسخ دهند.) کنار اومدن با برادر خواهراتون چه سختی‌هایی داره؟ (اجازه دهید پاسخ دهند.) کنار اومدن با همه افراد خانواده می‌تونه سخت باشه، مگه نه؟ (اجازه دهید پاسخ دهند.)

خب، امروز می‌خوایم یه کم بیشتر با پسرای یعقوب آشنا بشیم. مخصوصاً اینکه یه چیزایی درباره یوسف یاد می‌گیریم. اون و برادرش اصلاً با هم کنار نمی‌اومدن و این موضوع، برای همیشه زندگی یوسف رو تغییر داد. دوست دارین در موردش بیشتر بدونین؟ (اجازه دهید پاسخ دهند.) پس گوش کنید...»




کتاب (بر اساس درسی از کتاب مقدس)

بگویید: «داستان امروز ما توی کتاب پیدایش و قسمت عهد قدیم کتاب مقدسه. همون طور که قبلاً گفتم، یعقوب ۱۲ تا پسر و چند تا دختر داشت. یوسف، یکی از پسرای یعقوب بود. اون چند تا خواهر هم داشت، اما نمی‌دونیم دقیقاً چند تا. به‌هرحال، ۱۱ تا برادر خیلی زیاده، مگه نه؟ (اجازه دهید پاسخ دهند).

می‌دونستین که یعقوب از بین ۱۲ تا پسرش، یوسف رو بیشتر از همه دوست داشت؟ (اجازه دهید پاسخ دهند). احتمالاً چون یوسف پسر راحیل بود، یعنی زنی که یعقوب بیشتر دوست داشت. یه روز، یعقوب تصمیم گرفت به یوسف یه پیرهن خیلی خاصی بده تا محبتش رو بهش نشون بده. (یعقوب را با پیراهن خاص بکشید). این یه پیرهن خوشگل و رنگارنگ بود و باعث می‌شد وقتی یوسف بیرون می‌رفت، بیشتر از همه دیده بشه، چون فقط اون بود که همچین پیرهنی داشت. یعقوب چیزی به بقیه بچه‌هاش نداده بود و فقط به یوسف عزیزش داد. این کار برادرهای یوسف رو خیلی ناراحت کرد (چهره‌های عصبانی و بداخلاق را بکشید). اونا خیلی به یوسف و پیرهنش حسودی می‌کردن. بدتر از همه اینکه یه روز یوسف رفت پیش اونا و خوابی رو که دیده بود، براشون تعریف کرد. یوسف خواب دیده بود که اونا با هم توی مزرعه بودن که یهو دسته‌های غلات برادرش جلوی دسته‌های غلات یوسف تعظیم کردن (تصویر دسته‌های غلات را بکشید).

برادرای یوسف نمی‌دونستن چی کار کنن. یعنی منظور یوسف این بود که اونا یه روز در مقابلش تعظیم می‌کنن؟ یوسف چطور می‌تونست یه همچین فکری بکنه؟ اونا با هم برادر بودن. اونا چطور می‌تونستن در مقابل برادر کوچیکشون، تعظیم کنن؟ یوسف فکر می‌کرد که کیه؟ اون فرقی با بقیه نداشت. اونا از یه پدر بودن و تازه، خیلی بیشتر از یوسف هم کار می‌کردن! به‌خاطر همین، خیلی خیلی از یوسف متنفر شدن.

حتماً فکر می‌کنین که حالا یوسف برای مدتی کنار می‌کشه تا اونا آرام بشن، اما یوسف یه خواب دیگه دید و دوباره رفت و این خواب رو برای اونا تعریف کرد. به‌نظرتون این خواب در مورد چی بود؟ (اجازه دهید پاسخ دهند). حُب، توی این خواب، خورشید، ماه و یازده ستاره در مقابل یوسف تعظیم کردند.



(تصویر ماه و ستاره را در حال تعظیم کردن بکشید.) عجب! خیلی جالب شد، مگه نه؟

اگه شما بودین، چه احساسی پیدا می‌کردین وقتی یه آدم معمولی مته برادر یا خواهرتون میومد پیشتون و این چیزا رو بهتون می‌گفت؟ (اجازه دهید پاسخ دهند.) به نظرتون معنی این خواب‌ها چی بودن؟ (اجازه دهید پاسخ دهند.) اگه شما بودین، چی کار می‌کردین؟ (اجازه دهید پاسخ دهند.) حُب، یعقوب، پدر یوسف، حرفای پسرش رو شنید و اونا رو توی فکرش و دعاهاش نگه داشت. اما برادرش عصبانی شدن و به شکل خطرناکی حسادتشون بیشتر شد.

یه روز که برادرهای یوسف توی مزرعه بودن و داشتن از گله مراقبت می‌کردن، یوسف رفت اونجا (11 آدمک را در مزرعه بکشید). حتماً می‌دونین که کار توی مزرعه و مراقبت از گله حیوون‌ها، خیلی سخته. یعنی باید چند ساعت توی مزرعه بمونین تا حیوونا غذای کافی بخورن. حیوونا خیلی یواش غذا می‌خورن و دوست دارن که از هوای پاک و تازه مزرعه لذت ببرن. پس یعقوب نگران اون ۱۱ تا شد و یوسف رو فرستاد تا ازشون خبری بگیره و مطمئن بشه که حالشون خوبه.

وقتی برادرا دیدن که یوسف داره نزدیک می‌شه، یه نقشه کشیدن. اونا گفتند: "اونی که خواب می‌دید، داره میاد! بیاین یوسف رو بکشیم و توی یکی از این چاه‌ها بندازیم. بعد ببینیم که تکلیف خواب‌هاش چی میشن." نظرتون درباره این نقشه چیه؟ (اجازه دهید پاسخ دهند.) خب، خدا رو شکر به خاطر یکی از برادرا که اسمش رئوبین بود. اون باعث شد که تصمیم بگیرن یوسف رو نکشن، ولی پیرهن قشنگش رو در بیارن و خودش رو توی چاه بندازن (یک سوراخ کشیده و یوسف را در آن بیندازید). بعد هم نشستن و با هم شام خوردن. اون دوردورها یه گروه از بازرگانان از جایی به اسم جلعاد میومدن. برادرا پیش خودشون فکر کردند: "هوم، شاید بتونیم یوسف رو به این بازرگان‌ها بفروشیم. این طوری می‌تونیم یه سودی ببریم! اون هم نمی‌میره. ما فقط به پیرهن رنگارنگش خون یه حیوون رو می‌پاشیم و به پدرمون نشون می‌دیم و می‌گیم که حیوونای وحشی یوسف رو کشتن. پدرمون یعقوب هیچ‌وقت متوجه نمی‌شه." پس همین کار رو کردن (علامت پول و چهره غمگین را بکشید). یعقوب وقتی داستان رو شنید، باور کرد و خیلی ناراحت شد. او هیچ‌وقت از گریه و زاری به خاطر از دست دادن پسر محبوبش دست نکشید.



اما همه چیز برای یوسف به خوبی پیش رفت. بازرگان‌ها، یوسف رو فروختن به مردی مصری به اسم «فوتیفار» که یکی از مأمورای پادشاه بود. اونجا یوسف زندگی خوبی رو شروع کرد. او خیلی سخت کار می‌کرد و همه هم احترام زیادی براش قائل بودن و بهش اعتماد داشتن. یوسف مسئول همه دارایی‌های فوتیفار بود و اونو به خاطر یوسف کلی برکت گرفته بودن. اما یه روز، زن فوتیفار، یوسف رو تو دردسر انداخت. او دروغ گفت و یوسف رو متهم به کار خیلی بدی کرد. فوتیفار هم حرف زنش رو باور کرد و یوسف رو به زندان انداخت. یوسف هیچ کار اشتباهی نکرده بود! اون به خاطر یه دروغ زندانی شده بود. در مورد این چی فکر می‌کنین؟ (اجازه دهید پاسخ دهند) دروغ همه چیز رو خراب می‌کنه و این برای یوسف مشکلات زیادی به وجود آورد، همون طور که حسودی برادرش کلی مشکل درست کرد. به نظرتون یوسف تو اون لحظه چه احساسی داشت؟ (پاسخ‌های احتمالی: زندگی پوچه، او محکوم به شکست و تنهایی بود.) حتماً خیلی براش سخت بوده.

اما حدس بزنین چی شد؟ وقتی نگهبانای زندان، یوسف رو شناختن، اونو مسئول زندان کردن. فکرشو بکنین! دوباره چه افتخاری نصیبش شد. اون اول، مسئول خونه فوتیفار بود و حالا مسئول زندان شده بود. وقتی یوسف زندانی بود، خدا این توانایی رو هم بهش داد که خواب‌ها رو تعبیر کنه. یکی از این زندانیایی که یوسف خوابش رو تعبیر کرد، خادم قبلی پادشاه بود، کسی که مسئول دادن جام به پادشاه بود. اون بالاخره از زندان بیرون رفت تا به پادشاه خدمت کنه. یوسف ازش خواهش کرد که اونو فراموش نکنه و درباره وضعیت یوسف با پادشاه صحبت کنه.

مدتی بعد، یه روز پادشاه یه خوابی دیده که آرامش رو ازش گرفت و چون نمی‌تونست بفهمه که معنی این خواب چیه، حالش بدتر هم شد (فرعون، پادشاه مصر را بکشید). اما هیچ کس نتونست بهش کمک کنه و معنی خواب رو به فرعون بگه. بعد کسی که جام پادشاه رو حمل می‌کرد، یاد یوسف افتاد. او درباره یوسف با پادشاه صحبت کرد و پادشاه بلافاصله از یوسف خواست که بیاد و خوابش رو تعبیر کنه. فکر می‌کنین یوسف چه احساسی داشت؟ هیچان زده شد یا فکر کرد که دوباره اتفاقات بدی براش میفته؟ (اجازه دهید پاسخ دهند.)

«حُب، یوسف بعد از اینکه به دقت به خواب پادشاه گوش کرد، بهش گفت: "من نمی‌تونم خوابت رو تعبیر کنم، اما خدا می‌تونه به پادشاه جواب رو بده." خواب پادشاه این بود: اون هفت تا گاو دید که



چاق و سالم بودن و داشتن از علف‌های کنار رودخونه می‌خوردن. بعد هفت تا گاو زشت و لاغر اومدن و همه این هفت تا گاو سالم رو خوردن. حتی یه خواب دیگه مثل این خواب هم دید (گاو لاغر و چاق را بکشید).

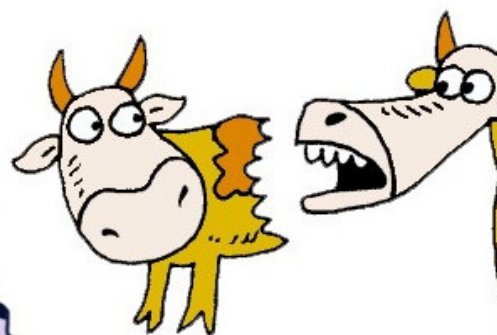
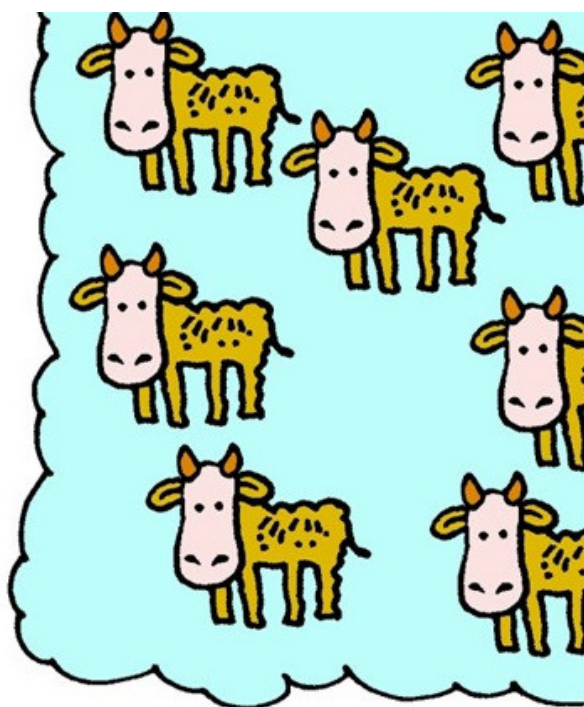
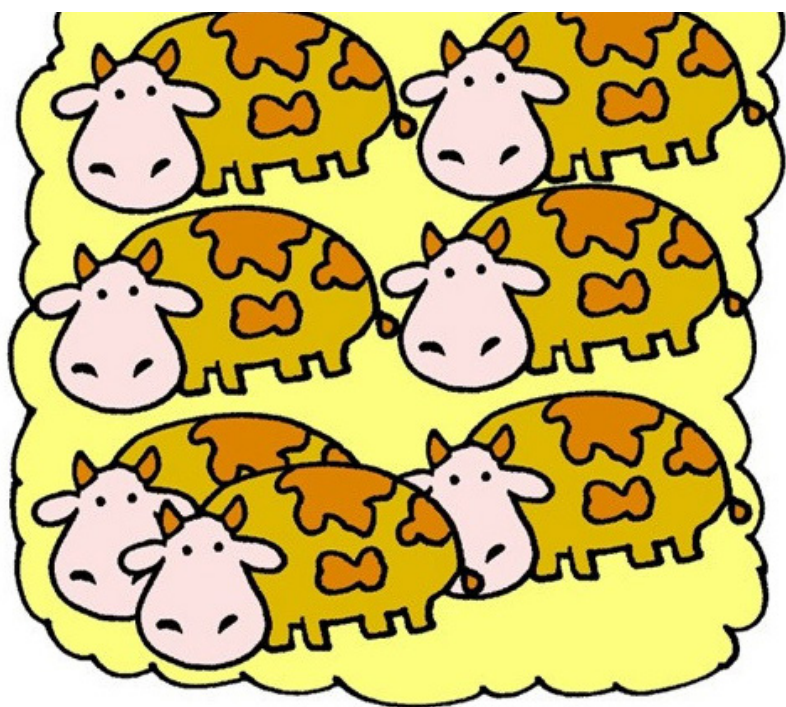
می‌دونید معنی این خواب چیه؟ (اجازه دهید پاسخ دهند.) بعد از اینکه یوسف با خدا حرف زد تا معنی خواب رو بدون، به پادشاه گفت که هفت گاو سالم، یعنی هفت سال فراوانی توی این سرزمین. یعنی برای هفت سال اونا غذای زیادی دارن. اما اون هفت تا گاو زشت یعنی اینکه بعد از این هفت سال قحطی می‌شه. یعنی هفت سال غذا خیلی کم می‌شه. بعد یوسف به پادشاه گفت که باید کسی رو پیدا کنه که به‌دقت برنامه‌ریزی کنه تا توی این هفت سال قحطی، مردم مصر غذای کافی داشته باشن. اگه یه نفر بتونه کمی از غذاهای این هفت سال فراوانی رو برداره و برای هفت سال قحطی ذخیره کنه، اونا به‌خاطر قحطی گرسنه نمی‌مونن. فرعون هم همین کار رو کرد! اون به حرف یوسف گوش کرد و یه نفر رو مسئول کرد تا برای دوران سخت قحطی، همه‌چیز رو آماده کنه.»

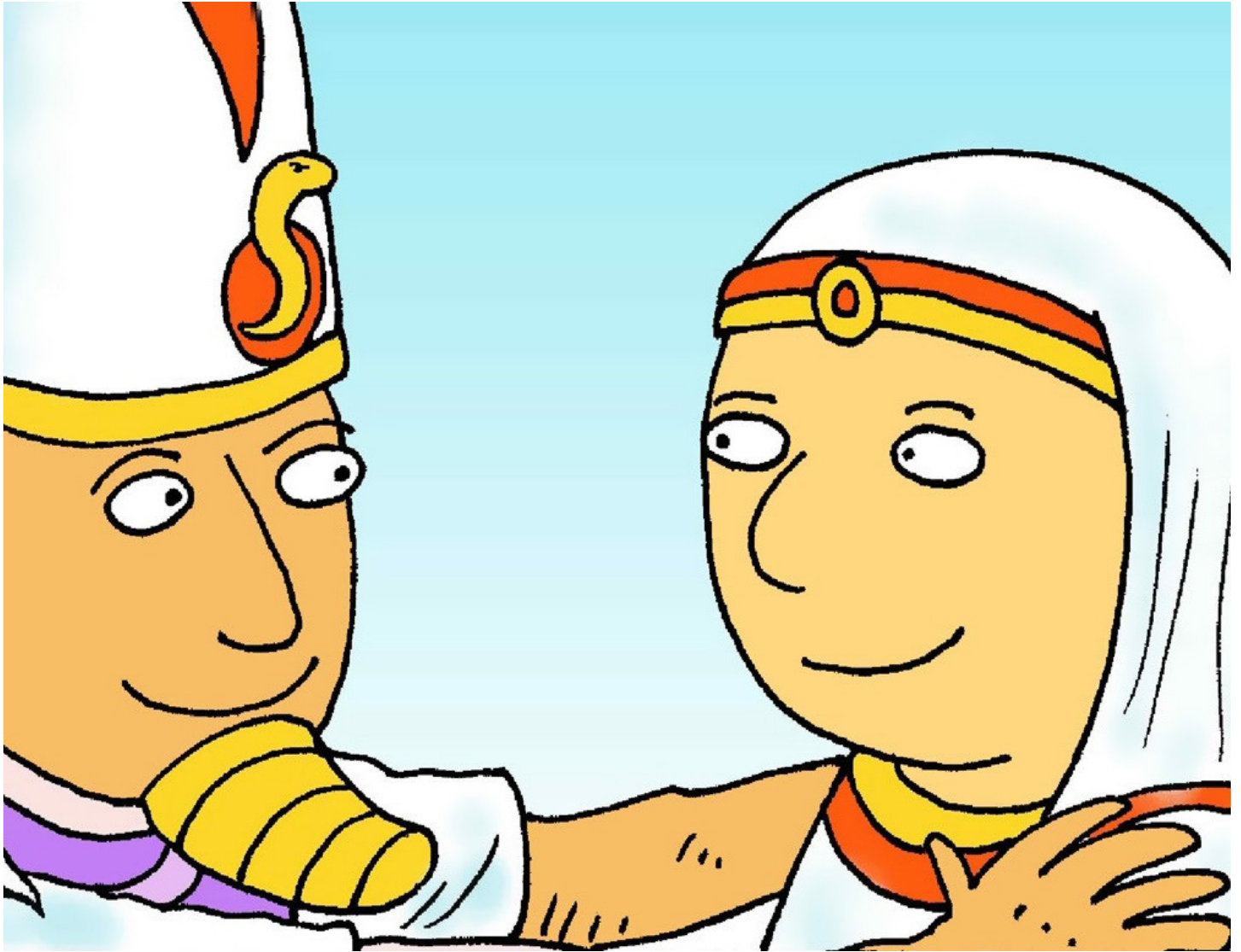
«به نظرتون کی مسئول شد؟ (اجازه دهید پاسخ دهند.) درست حدس زدین، یوسف! پادشاه که دید یوسف خیلی حکیمه و خدا باهاشه، نخواست کس دیگه‌ای رو مسئول این کار مهم بکنه. اون بلافاصله به یوسف این قدرت رو داد تا کارهای لازم رو انجام بده و آخرش یوسف رو مسئول همه سرزمین مصر کرد. به‌غیر از پادشاه، هیچ‌کسی قدرتمندتر از یوسف نبود (چهره شاد یوسف را با خوشه‌های غله در پشت سرش بکشید).

این‌طوری شد که هیچ‌کس توی اون سرزمین گرسنه نموند! درواقع، مصر فراهم‌کننده محصول شد و توی هفت سال قحطی خیلی سخت، برای کل منطقه غذا ذخیره کرد. خدا همه شرایط بدی که برای یوسف اتفاق افتاد رو به خوبی تبدیل کرد. ما چه خدای بزرگی رو خدمت می‌کنیم!»













بین (تفکر درباره کاربرد آن)

بگویید: «می‌تونین اتفاقای بدی که توی این داستان برای یوسف اتفاق افتاد رو به من بگید؟ (اجازه دهید پاسخ دهند.) آفرین. حالا به نظرتون وقتی این اتفاقای بد اتفاق می‌افتاد، یوسف چه احساسی داشت؟ (اجازه دهید پاسخ دهند.) من مطمئنم که اون همه این چیزها رو احساس کرد.

می‌تونین اتفاقای خوبی که در زمان سختی، توی زندگی یوسف اتفاق افتاد رو بگید؟ (اجازه دهید پاسخ دهند.) حُب، آدمایی که باهاشون زندگی می‌کرد، مقام خیلی بالایی بهش دادن. مردم دوستش داشتن، راجع به یوسف حرفای خوب می‌زدن و می‌خواستن برکتش بدن. اما بزرگ‌ترین اتفاق خوب این بود که یوسف تونست توی هفت سالی که هیچ غذایی نبود، مردم رو از گرسنگی نجات بده.

این یه مأموریت بزرگه، مگه نه؟ (اجازه دهید پاسخ دهند.) اگه یوسف از این سختی‌ها عبور نکرده بود، شاید هیچ‌وقت به جای خوبی که الان بود نمی‌رسید. چی می‌شد اگه برادرش ازش متنفر نمی‌شدن، اون فروخته نمی‌شد، توی زندان نمی‌افتاد؟ به نظرتون یوسف کجا می‌موند؟ (اجازه دهید پاسخ دهند.) درست، همونجا توی کنعان پیش پدرش یعقوب زندگی می‌کرد و احتمالاً مردم بدون غذا، از گرسنگی می‌مردن.

پس می‌بینین که خدا آینده رو می‌بینه. اون می‌دونه که فردا چه اتفاقی پیش میاد. خدا برای همه چیز هدفی داره، حتی برای مشکل‌ترین چیزها. ما با خیلی سختی‌ها مواجه می‌شیم، اما خدا از اونا تعجب نمی‌کنه. خدا به کارش ادامه می‌ده و اتفاق بد رو به خیریت و خوبی تبدیل می‌کنه. خدا می‌دونست که قحطی میاد و مردم از گرسنگی می‌میرن. پس یوسف رو فرستاد. اون یوسف رو فرستاد تا بهشون کمک کنه تا راهی پیدا کنن که از گرسنگی نمیرن، غذای خوب بخورن و در امنیت باشن.

شما توی زندگی‌تون مشکلی دارین؟ (اجازه دهید پاسخ دهند.) می‌تونن. بعضی از اونا رو به ما بگین؟ (اجازه دهید پاسخ دهند.) می‌تونن بعضی از سختی‌هایی رو بگین که قبلاً براتون پیش اومده یا شاید فکر می‌کنین که ممکنه در آینده اتفاق بیفته؟ (اجازه دهید پاسخ دهند.) تحمل این سختی‌ها می‌تونه خیلی سخت باشه، مگه نه؟ (اجازه دهید پاسخ دهند.) اما این اتفاق‌ها پیش میان و خدا برای همشون



هدفی داره. شاید برای اینکه ما کمک کنه تا رشد کنیم و آدمایی بشیم که خدا می‌خواد. یا شاید بتونیم برای کمک به دیگران آماده‌تر بشیم. یا شاید برای انجام هدف‌های خوب خدا برای ما و اطرافیانمون باشه. کی می‌دونه! فقط خدا می‌دونه. ما فقط می‌دونیم که این اتفاق‌ها پیش میان.

حالا بیاین برای همدیگه دعا کنیم. بیاین با هم دعا کنیم سختی‌هایی که در موردش صحبت کردیم، هرچه سریع‌تر تموم بشه و ما هدف‌های عالی خدا رو ببینیم. دعا کنیم که وقتی توی این سختی‌ها هستیم، بتونیم خدا رو کنارمون احساس کنیم. بیاین این سختی‌ها رو به خدا بدیم و اعتماد کنیم که خدا همشون رو اون‌طور که خودش برای ما می‌خواد، به‌خوبی و خیریت تموم کنه. همون‌طور که برای یوسف و مصری‌ها و اطرافیانشون می‌خواست! خدا همیشه به نیکویی توی زندگی‌مون کار می‌کنه. ما فقط باید مشکلات رو به خدا بدیم و نتیجه رو به او بسپاریم! (به همان شکلی که اینجا مطرح شد، با بچه‌ها دعا کنید.)



دعا برای نیازهای کودکان:

از بچه‌ها بپرسید که چه نگرانی‌هایی دارند و از بچه‌های دیگر بخواهید که برای آنها دعا کنند. نباید هیچ فشار و اجباری وجود داشته باشد. فقط بپرسید که چه کسی داوطلب این کار می‌شود. اگر کسی داوطلب نیست، معلم خودش برای آنها دعا کند. هیچ نیازی کم اهمیت نیست و هیچ کس نباید به خاطر نیازها یا درخواست‌هایش مورد انتقاد یا تمسخر قرار گیرد. وقتی بچه‌ها حرف‌های دلشان را در کلاس مطرح می‌کنند، اطمینان حاصل کنید که در کلاس رفتار محترمانه و توجه وجود داشته باشد. این کلاس باید مکانی امن برای بیان حرف‌های کودکان باشد. همچنین، از بچه‌ها بخواهید موضوعات شکرگزاری و پرستش خود را در میان بگذارند. شاید اتفاقی در هفته رخ داده باشد؛ یا به طریقی متوجه شده‌اند که خدا در زندگی‌هایشان کار می‌کند. فوق‌العاده است که بچه‌ها را تشویق کنید تا از همان سنین کودکی «برکاتی» که در زندگی دارند را ببینند و از خدا تشکر کنند. آن وقت است که آنها می‌توانند به خدا احترامی که لایق آن است را داده و او را با شکرگزاری پرستش کنند.



آیهٔ حفظی:

اکنون زمان خوبی برای یادگرفتن یک آیه است. آنها را تشویق کنید که آن را به خاطر بسپارند. (آیهٔ حفظی، همان آیهٔ کتاب مقدس است که در بالا عنوان شد).

ببر (آن را در عمل به کار ببرید)

کاردستی «پیراهن یوسف»

شما به الگوی مقوایی پیراهن یوسف، الگوی یوسف، خرده‌ریزهای اضافی که در خانه است (تکه‌های پارچه، کاغذ رنگی و خرده‌ریزهایی که می‌تواند چیزهای زیبا و خوبی بسازد)، چسب و قیچی نیاز دارید.

وسایل را تقسیم کرده و بگویید: «امروز می‌خوایم که یه نمونه از پیرهن قشنگ و رنگارنگ یوسف درست کنیم، البته هر کس برای خودش. برای این کار باید از تخيلتون استفاده کنین، چون همون‌طور که می‌بینین، یه عالمه تیکه‌های خرده‌ریز جلوتونه که حسابی کهنه هستن. شاید هم بگین که چقدر زشتن. پس در نگاه اول چیزای خوبی نیستن. درسته؟ (اجازه دهید پاسخ دهند). بله. این وسایل، نشون‌دهنده چیزای بد زندگی یوسف و زندگی ما هستن. وقتی این تیکه‌ها رو روی الگو می‌چسبونین، یه پیرهن خوشگل برای یوسف درست می‌کنین. شما از چیزای بد استفاده می‌کنین تا یک چیز خوب بسازین.»

قبل از اتمام کار بگویید: «وای! چقدر قشنگن! شما تونستین این تیکه‌های کهنه رو به چیزای خوب تبدیل کنین. حالا، فقط باید آیهٔ حفظی رو پشت پیرهن یوسف بنویسین و پیرهن رو جلوی یوسف بچسبونین. آیهٔ حفظی روی تختهٔ سفید (وایت برد) نوشته شده. بیاین با هم بخونیمش. اگه برای نوشتن آیهٔ حفظی کمک می‌خواین، به من بگین.»

امروز که به خونه برمی‌گردین، می‌خوام از این کاردستی استفاده کنین و به‌یاد بیارین که خدا توی مشکلات با شماست. خدا از همهٔ چیزای بد و سخت زندگی‌تون استفاده می‌کنه تا همه‌چیز رو به خیریت و خوبی شما تموم کنه. امیدوارم که وقتی به یوسف نگاه می‌کنین، دلگرم بشین و احساس بهتری بکنین، چون همون‌طور که توی داستان یوسف دیدین، فقط باید صبر کنیم و ببینیم که خدا چطور سختی‌های ما رو در نهایت به خیریت تبدیل می‌کنه. امیدوارم که این حقیقت رو این هفته به‌یاد بیارین و مشکلاتتون رو به خدا بدین، تا خدا کاری رو که می‌خواد از طریق اینا انجام بده. خدا هرگز ما رو ناامید نمی‌کنه. اون همیشه یه هدف داره! یه هدف خوب!»



فعالیت‌های اضافه:

- استفاده از تصاویر کتاب داستان، به جای نقاشی کردن
- سرودهایی که با آن بتوانید حرکات مخصوص بسازید. مثلاً در جایی دست بزنید، پای بکوبید، با تغییر حالت صورت احساسی را نمایش دهید و... .
- درست کردن کتاب داستان یوسف با استفاده از الگو
- پیراهن یوسف با استفاده از فیلتر قهوه جوش - فیلتر قهوه جوش را در آب رنگی فرو کنید تا یک پیراهن رنگارنگ درست کنید و آن را به یوسف بچسبانید.
- با بچه‌ها یک کیک درست کنید (مواد موردنیاز، به تنهایی خوب نیستند، ولی وقتی آنها را مخلوط می‌کنید، یک کیک خیلی خوشمزه می‌شود)
- درباره حسادت و تأثیرات بد آن بر زندگی صحبت کنید. بچه‌ها باید بدانند که اگرچه حسادت یک چیز طبیعی است، اما این میوه جسم است و باید با کمک خدا علیه آن بجنگیم. (غلاطیان ۵ و ۶)

راهنمایی‌هایی برای تنظیم فعالیت‌ها بر اساس سنین پایین‌تر یا بالاتر:

برای زیر ۴ سال:

- از قبل، بدن یوسف را به پیراهن بچسبانید
- برگه رنگ‌آمیزی یوسف؛
- به آنها کمک کنید که خانواده خود را بکشند و اعضای خانواده خود را به شما معرفی کنند.

برای بالای ۱۱ سال:

- در گروه‌های دونفره می‌توانند پیراهن خود را با اندازه واقعی طراحی کنند، با استفاده از وسایل مختلف یا رنگ، مقوا، روزنامه و غیره
- جدول کلمات متقاطع «بر طبق اراده او»



ارزیابی درس: خودآزمایی

- ۱- آیا بچه‌ها توانستند بعد از کلاس، این داستان را با کلمات خود تعریف کنند؟
- ۲- آیا بچه‌ها توانستند داستان را دنبال کنند و ببینند که چگونه اتفاقات بد زندگی یوسف، به خیریت مصری‌ها و نواحی اطراف تمام شد؟
- ۳- آیا بچه‌ها دربارهٔ سختی‌های‌شان صحبت کردند، بدون اینکه احساس کنند مورد قضاوت قرار گرفته‌اند؟
- ۴- آیا بچه‌ها متوجه شدند که خدا همیشه با آنهاست و بدی‌های زندگی‌شان را به خیریت تمام می‌کند؟
- ۵- آیا توانستند فعالیت‌ها را بدون دخالت معلم تکمیل کنند؟ (کمک کنید، اما دخالت نکنید.)
- ۶- بچه‌ها تا چه حد به موضوع توجه کردند؟ به نظر می‌رسید که گیج شده‌اند یا به آن علاقه‌مند بودند؟
- ۷- آیا بچه‌ها بعد از این فعالیت‌ها دلگرم و تشویق شدند، یا احساس شرمساری کردند؟ (در اینجا لازم است که آنها را تشویق کنید.)



تکلیف در منزل برای کودکان

- سختی‌هایشان را به خدا بسپارند و به او اعتماد کنند تا اهداف خوبش را انجام دهد.
- با استفاده از کاردستی خود به یاد بیاورند که خدا بدی‌های زندگی را به خیریتشان تمام می‌کند.
- آیهٔ حفظی را به خاطر بسپارند (در این قسمت، جایزه آنها را تشویق می‌کند).



خدا حافظی:

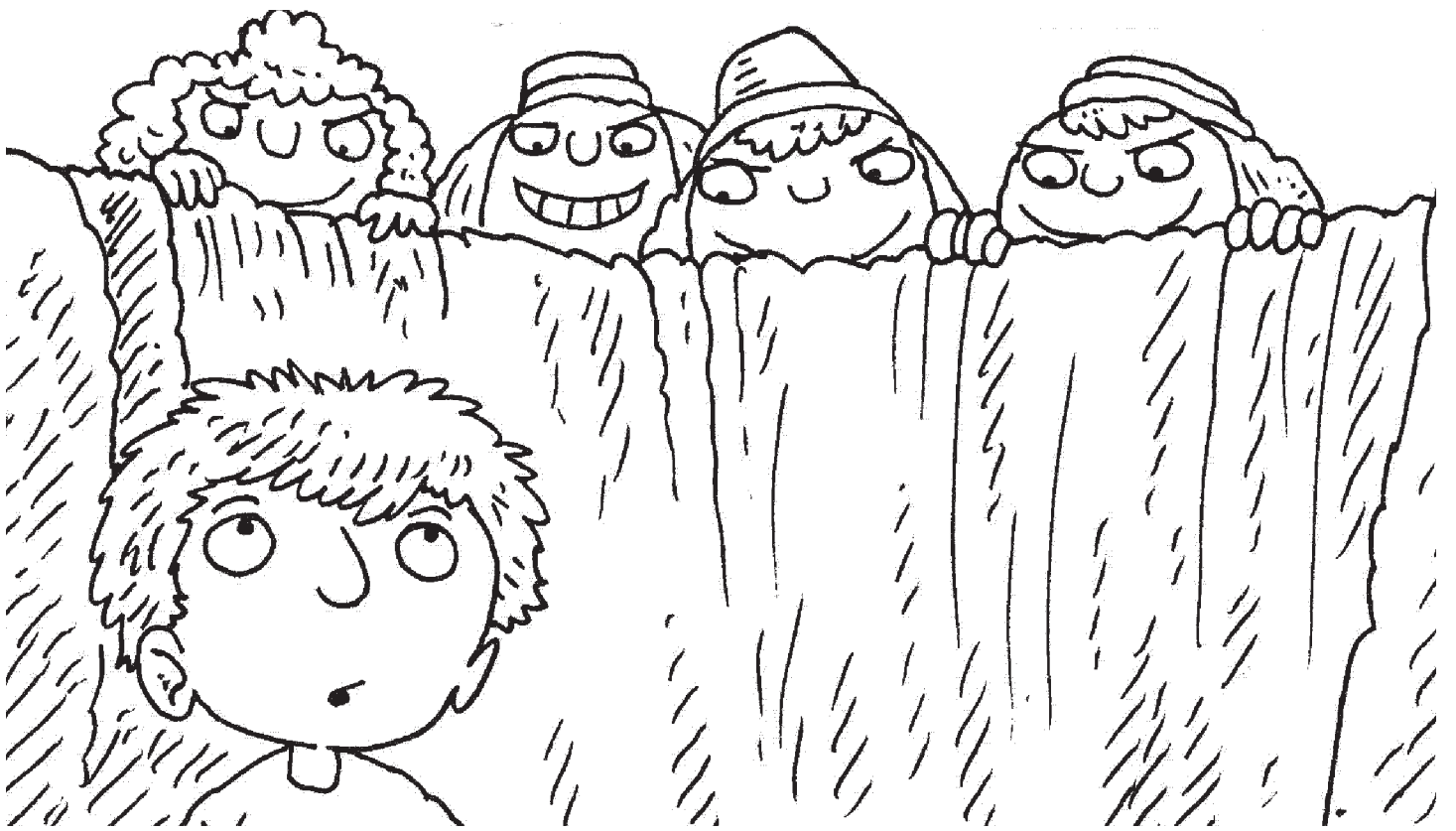
سرود خدا حافظی



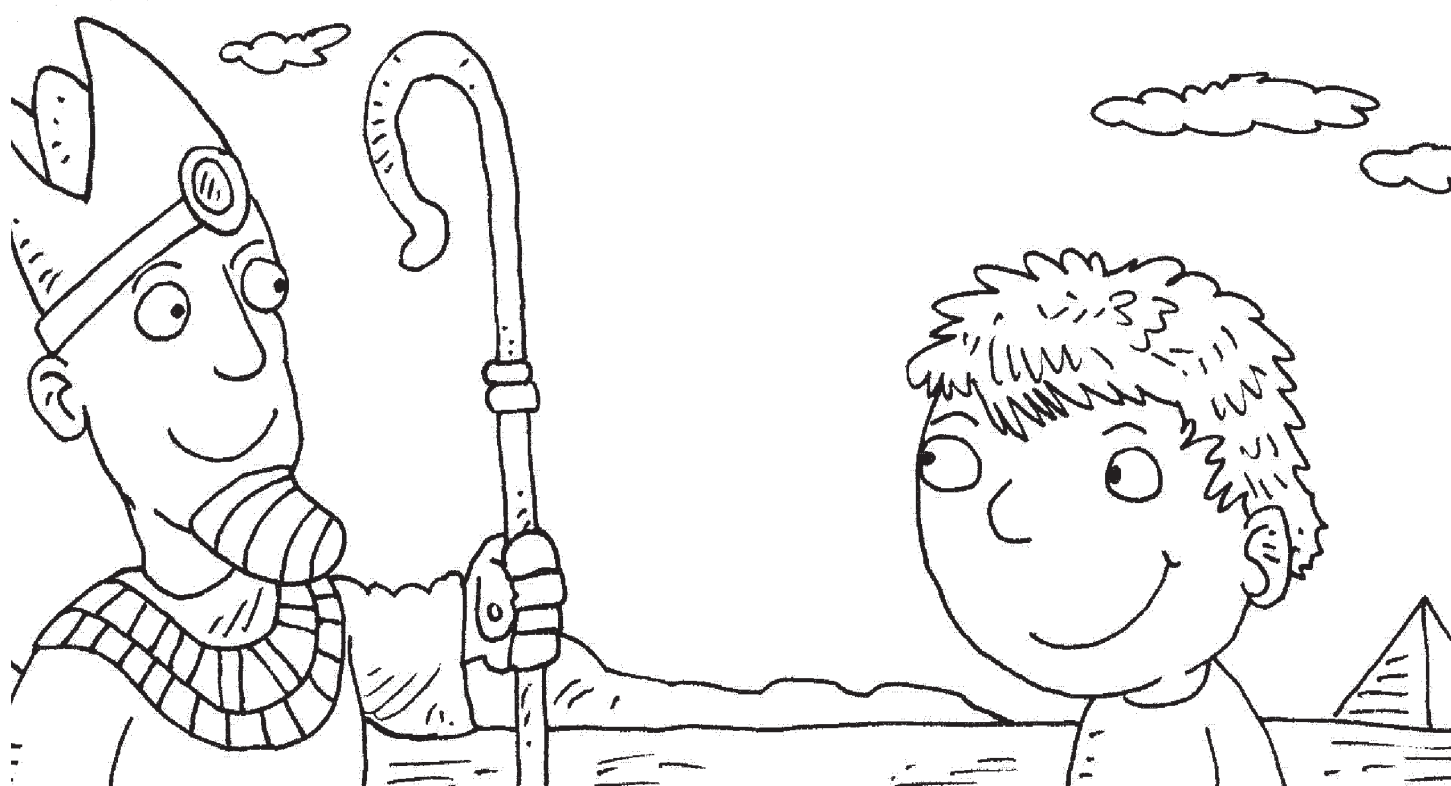
کارت‌های تصویری



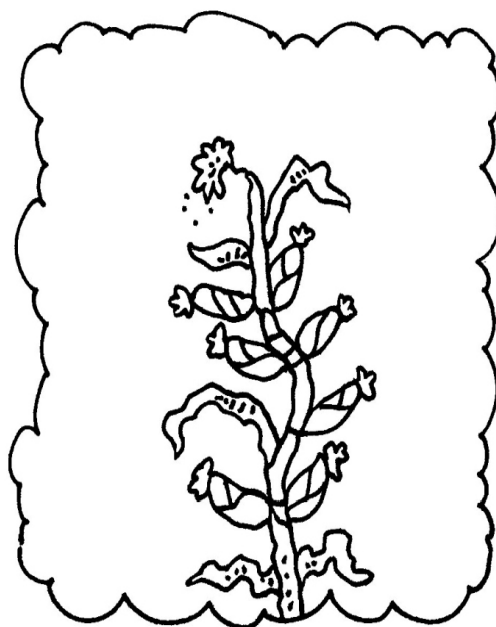
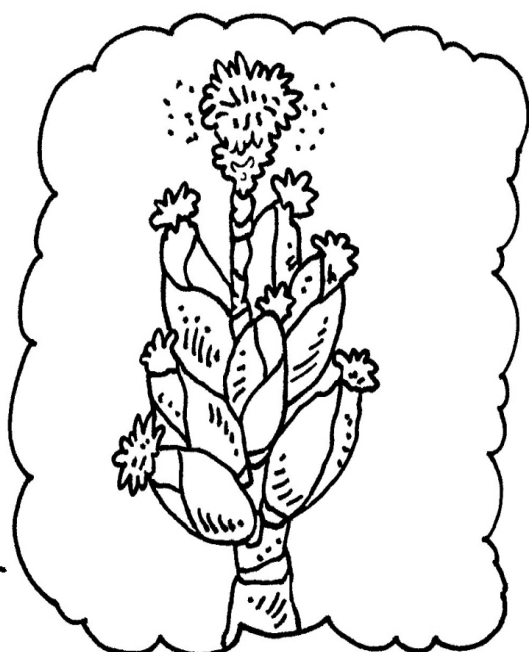


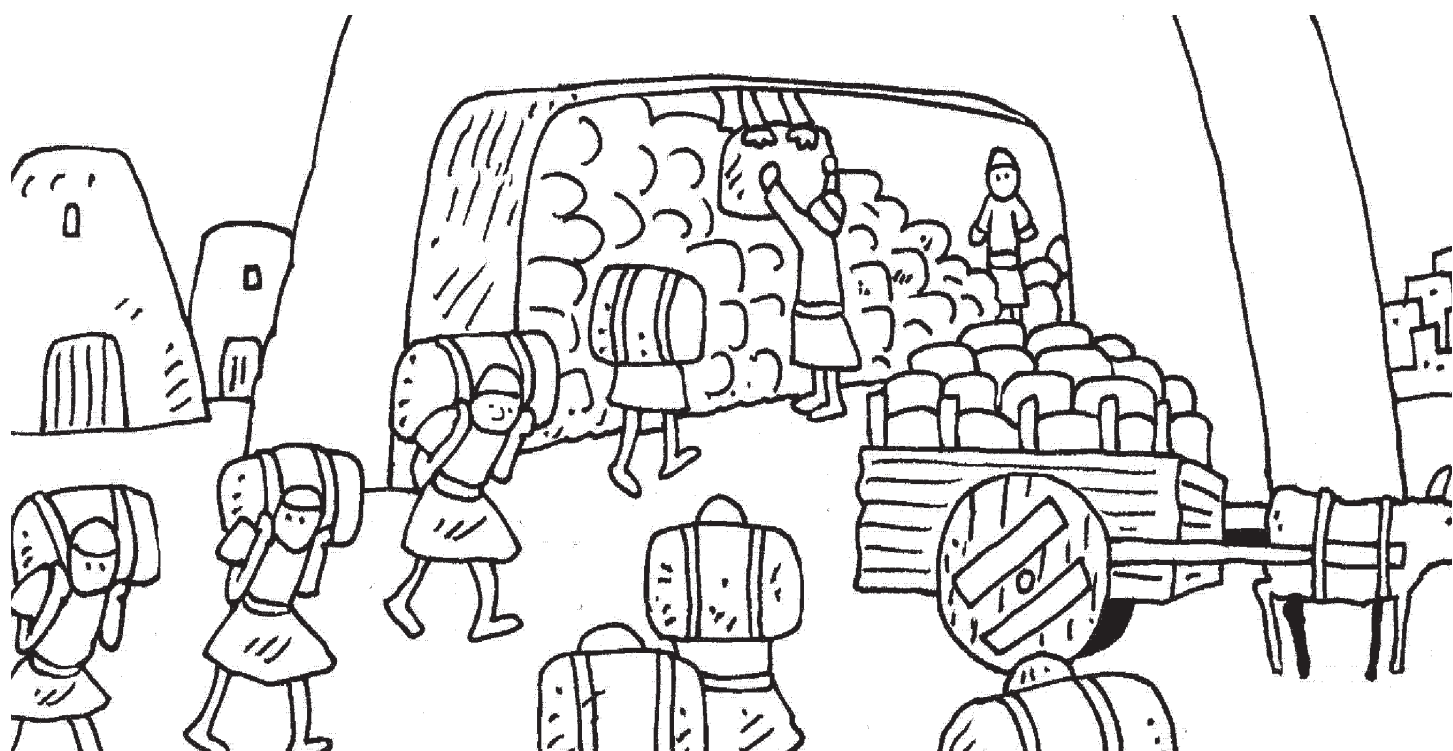








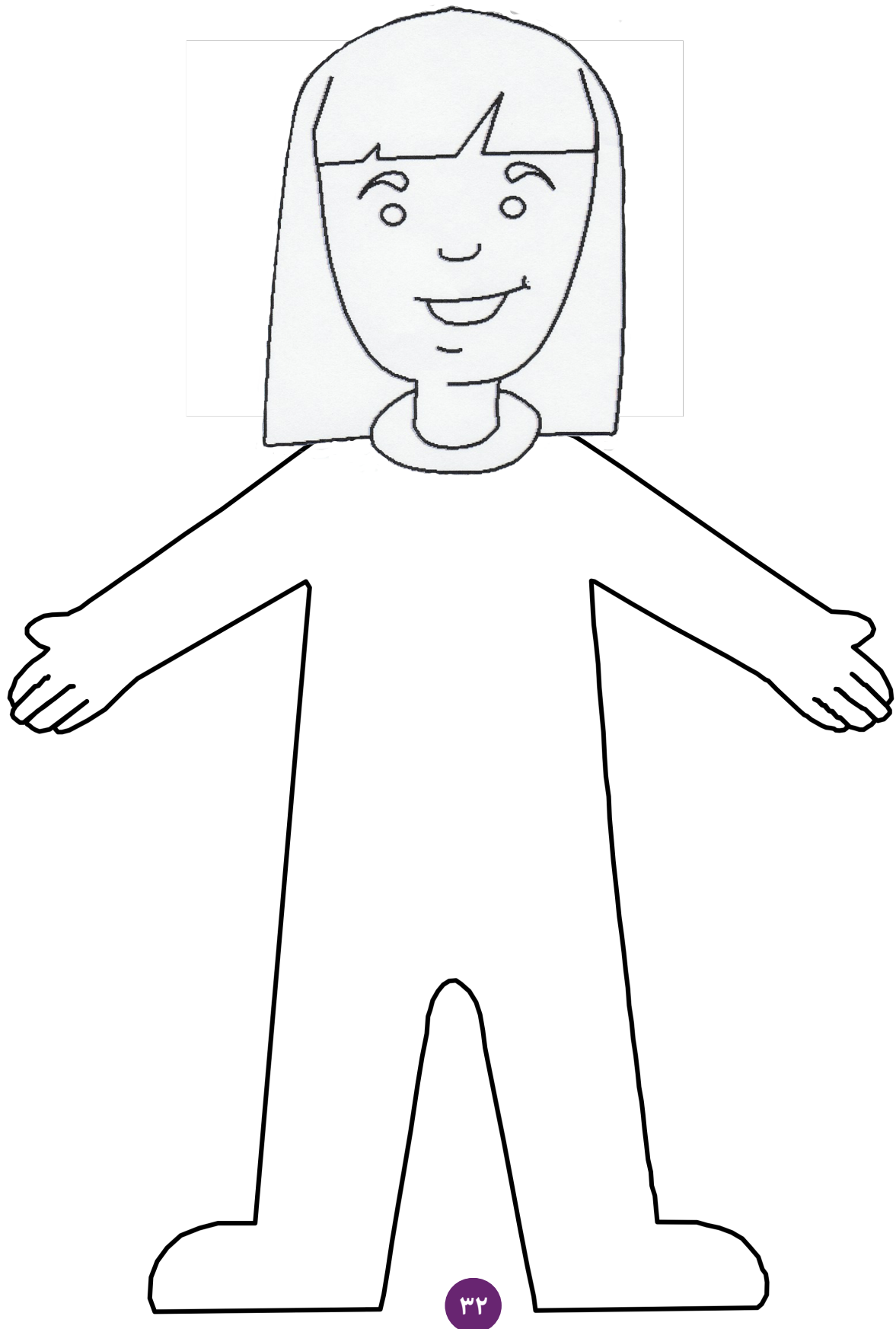






الگوی کاردستی «کت یوسف»

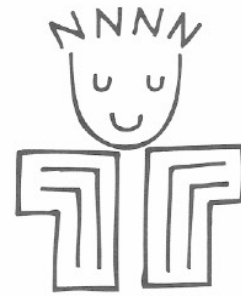






طراحی داستان

با استفاده از N برای موها، U برای صورت و L برای کت، یوسف را بکشید.

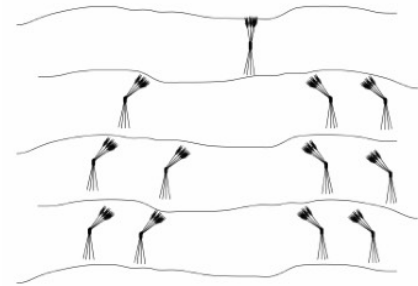


۱ ۲

یازده چهرهٔ عصبانی بکشید که نشان‌دهندهٔ برادران یوسف است.



با استفاده از خطوط موجدار، یک مزرعه بکشید. بعد دسته‌های غلات را بکشید، با استفاده از خطوط، ساقه‌ها را و با استفاده از V سر ساقه‌ها را بکشید. یازده دسته در مقابل یک دسته تعظیم کرده اند.

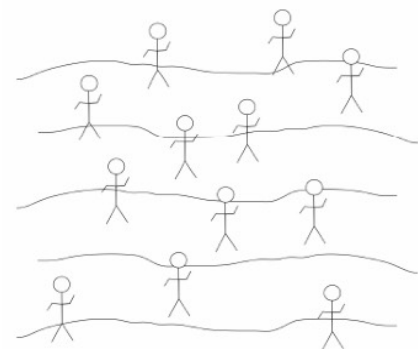


۳ ۴

یوسف را با یک ستاره به عنوان سرش بکشید. بعد خورشید و ماه را بکشید که در برابر یوسف تعظیم کرده اند و یازده ستارهٔ دیگر هم تعظیم کرده اند. (برای بدن‌ها از خطوط استفاده کنید).

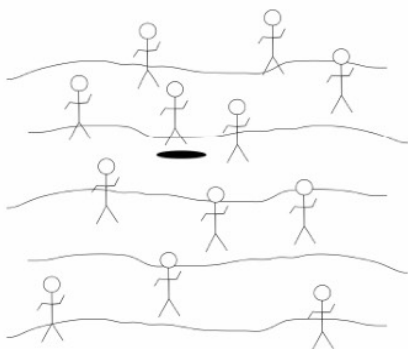


با استفاده از خطوط موجدار، مزرعه بکشید. بعد یازده آدمک در مزرعه بکشید.



۵ ۶

با استفاده از یک بیضی در کنار یکی از آدمکها، یک سوراخ بکشید.





با استفاده از دو F، دو D به سمت
پایین و دو V، فرعون را بکشید.



۱۰ ۹

در مقابل چهره غمگین یوسف، خطوطی
را به عنوان میله بکشید.

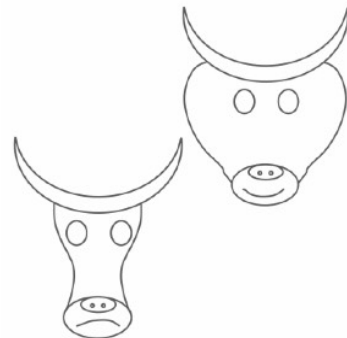


یوسف خوشحال را با دسته های غلات بسیاری
که در پشت اوست، ترسیم کنید.



۱۲ ۱۱

با استفاده از نیمدایره و خطوط، یک
گاو چاق و یک گاو لاغر بکشید.

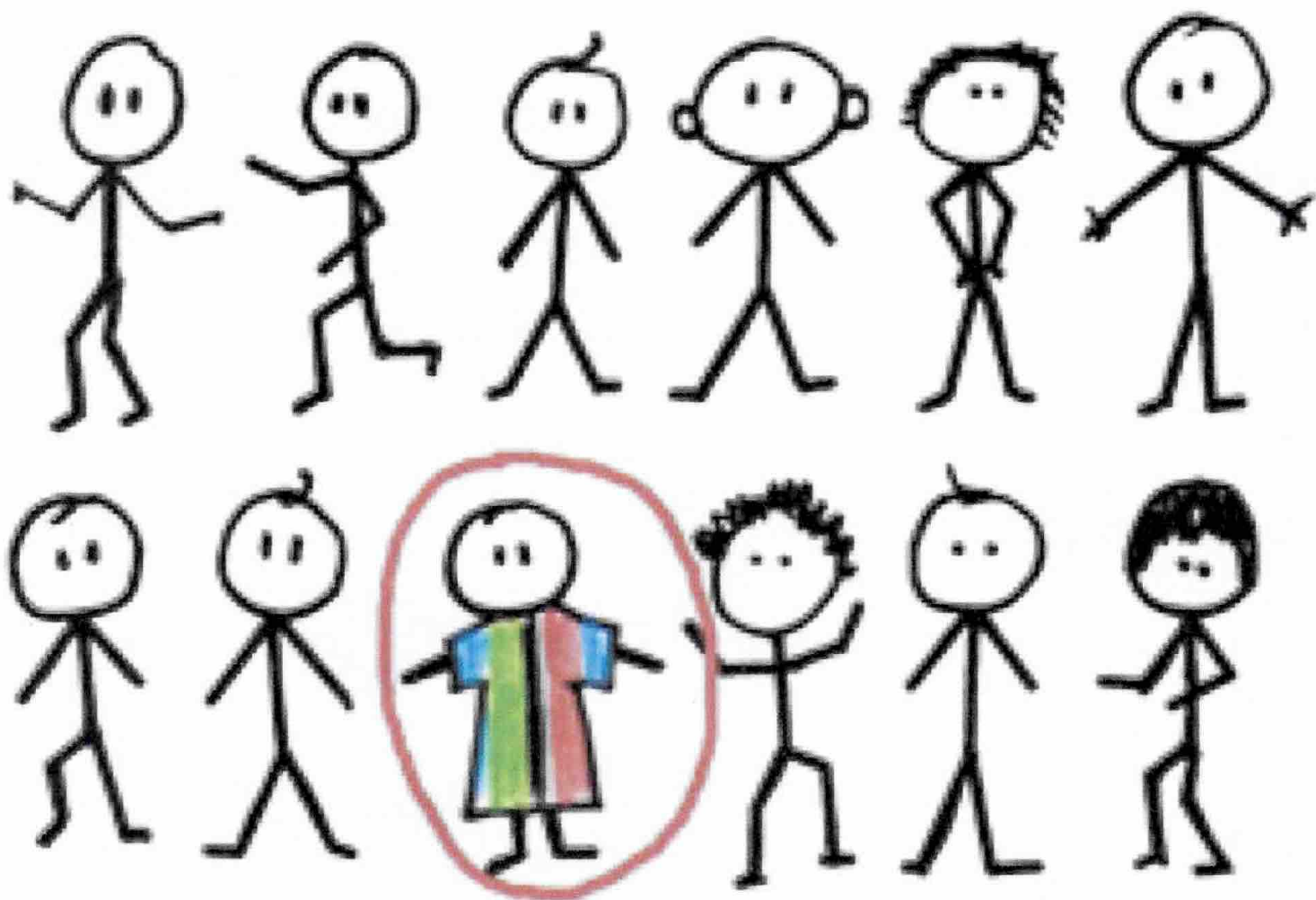


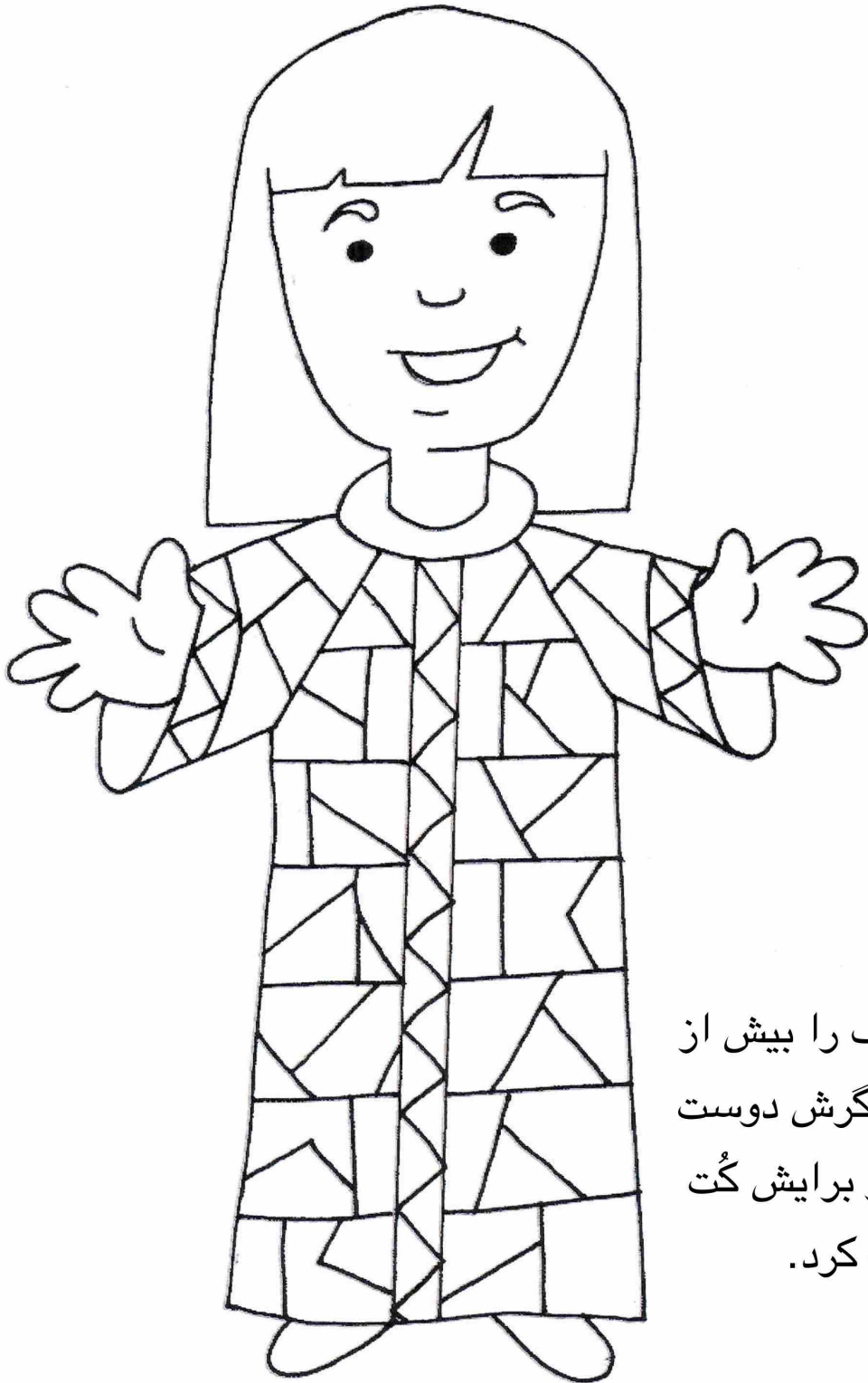


برگه‌های رنگ‌آمیزی

یوسف، "یک داستان رنگارنگ"

تصویر آدمکها





اسرائیل یوسف را بیش از
همه پسران دیگرش دوست
می داشت... و برایش کت
رنگارنگی تهیه کرد.
از پیدایش 37: 3



مطابق هدف خدا

دستور العمل:

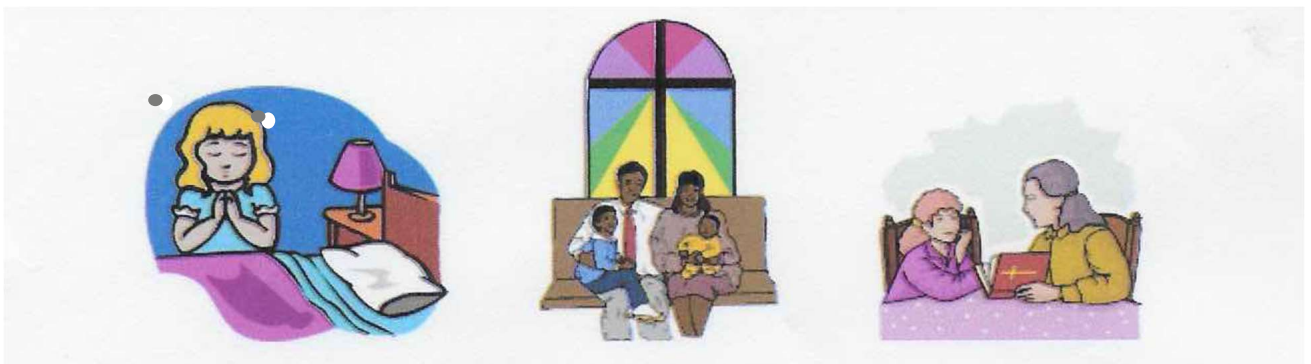
تمام کلماتی را که نام حیوانات است، خط بزنید.

تمام کلماتی را که نام رنگهاست، خط بزنید.

تمام کلماتی را که اعداد است، خط بزنید.



نارنجی	در	بنفش	سگ	می دانیم	آبی	میمون
که	طوطی	سه	آنان	نه	حق	هفت
هشت	سنجاب	دوست	را	مار	قرمز	خدا
کوسه	و	چهار	کانگورو	روباه	می دارند	طلایی
جوجه	اراده	گاو	موش	پر طبق	سفید	گرچه
شده اند،	سه	قهوه ای	فراخوانده	راکون	شیر	او
زرد	با	چیزها	خرگوش	یک	همه	شش
در	سیزده	اردک	خیریت	برای	نقره ای	هم
بسیست	ببر	است	تمساح	سیاه	کار	سبز



کلمات باقیمانده چه می گویند؟ آنها را به ترتیب بر روی خطوط زیر بنویسید.

رومیان ۸ : ۲۸



منابع

راهنمای طراحی داستان با کمک
Kids Time Curriculum God's Big Picture Leaders Guide, Copyright 1999 by Gospel
Light, Ventura CA, USA, 93006 (نباید برای تبلیغات بازرگانی، آگهی یا فروش یک محصول یا خدمات
به کار رود).
تصاویر داستان برگرفته از

Freebibleimages.org

با استناد صحیح بر Sweet Publishing/freebibleimages.org. مجاز به استفاده برای خدمت
می باشد.

تصاویر رنگ آمیزی برگرفته از

Bible Story Coloring Pages, by Gospel Light, Venture CA, USA, 93006, Illustrated by
Chizuko Yasuda. تمامی حقوق محفوظ است (نباید برای اهداف بازرگانی، به منظور کار در کلیساها و
سازمان های مسیحی به کار رود).

